

«هوالحکیم»

عنوان:

تاریخچه‌ی تناسخ در فلسفه و ادیان



دکتر باقر پورکاشانی

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْيَاسِرِ الْمَوْلَانِ



『@SERATEHAGHI』

يك عبارتی رو بخونم از فرهنگ فلسفه‌ی جناب آقای علمی اردبیلی، جلد دوم صفحه‌ی ۲۰۶. ایشان می‌نویسند که «مذهب تناسخ و برگشت ارواح از زمان‌های بسیار قدیم، رایج و میان فلاسفه‌ی کهن هند و یونان، کم و بیش وجود داشت. فیثاغورث که یکی از سران ارباب تناسخ بود، حتی به فلاسفه‌ی بزرگ مانند افلاطون و ارسطو نیز نسبت داده شد». يك عبارتی رو بخونم از کتاب جناب کاپلستون؛ این يك مجموعه‌ی خوبی هست در چند جلد، يك دوره تاریخ فلسفه نوشته شده و جلدهاش رو اساتید مختلف ترجمه کردند. در جلد اول، صفحه‌ی ۴۲، این نسبت رو به فیثاغورث داده؛ فیثاغورث می‌دوین که يك فیلسوف بود و يك ریاضیدان بود، و الان هم نگاه می‌کنیم می‌گن که در ریاضی این اسم میاد فکر می‌کنن يك قاعده‌ای هست! نه اون قاعده چون در ارتباط با این ریاضیدان هست می‌گن فیثاغورث. ایشان سال ۵۷۰ قبل از میلاد حضرت مسیح می‌زیسته. این قدر تأثیراتی که فیثاغورث چه در ریاضیات داشته تحولاتی، چه در فلسفه داشته مهم هست که برتراند راسل می‌گه هیچ کسی رو نمی‌شناسم که در عالم اندیشه به اندازه‌ی فیثاغورث تأثیرگذار بوده باشه!

در صفحه‌ی ۴۲ در جلد اول، کاپلستون می‌گه که دیوگنس لائرتیوس...» این دیوگنس لائرتیوس يك زندگي نامه‌نویس فیلسوفان یونان بوده، زندگي نامه‌ی اون‌ها رو می‌نوشته؛ از جمله زندگي نامه‌ای داره در خصوص زندگي نامه‌ی فیثاغورث. در همون زندگي نامه‌ی فیثاغورث می‌نویسه که: «خویش به نقل از شعری از گزنوفانس...» گزنوفانس متوفی ۴۸۰ قبل از میلاد حضرت مسیح بوده؛ خداشناس بوده، شاعر بوده، فیلسوف بوده. «حکایت می‌کند که چگونه فیثاغورث می‌بیند که کسی سگی را می‌زند...» فیثاغورث می‌بینه يك نفر داره يك سگی رو می‌زنه. «به او می‌گوید او را مزین! من صدای یکی از دوستانم را در صدای او شناختم». یعنی يك دوستی بوده، این دوست من از دنیا رفته و در دوره‌ی بعد در این بدن سگ اومده، تو که داری می‌زنی این واقی که می‌کنه من فهمیدم این دوست منه! این رو زن!

«خواه این قصه راست باشد یا نباشد، استناد عقیده‌ی تناسخ به فیثاغورث را می‌توان پذیرفت». یعنی اسناد دیگه‌ای هم دارن که فیثاغورث و فیثاغورثیان، کسانی که تابع فیثاغورث بودن چنین نگاهی رو داشتن. چند سطر پایین‌تر می‌گه: «چنان‌که در گفتار جولوس استنزل، دکتر جولوس استنزل، آمده روان از يك حالت مربوط به من به حالت دیگر از من تغییر می‌کند؛ یا به عبارت دیگر روان از تنی به تن دیگر سرگردان است. این بینش که بدن من تعلق دارد، برای شعور فلسفی یونانیان، امری شناخته شده و بدیهی است». این هم يك استناد دیگه‌ای میاره و توضیح می‌ده. پس مسأله در این سطح هست که این فقط به هند برنمی‌گرده! بلکه در بین فیلسوفان یونان که بیش از پانصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح، بحث تناسخ مطرح بوده. يك عبارت دیگه رو بخونم از تاریخ جامع ادیان مال جناب جان بی‌ناس؛ ایشان می‌نویسه که «اعتقاد به تناسخ چنان‌چه می‌دانید منحصر به مردم هند نیست، بلکه تمام مذاهب عالم از بدویان وحشی گرفته تا امم متقدم که دارای فرهنگ متعالی می‌باشند، همه بیش و کم، قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند».

پس يك چیزی بوده که نباید فقط بگیریم در بودایی‌ها در ارتباط با بودیسم هست، یا در ارتباط با هندوئیسم هست! يك کتابی هست این کتاب بسیار قدیمی هست، مال آقای محمد مقیمی، که چند نفر از اساتید هم تعلیقه زدن و مقدمه زدن به این کتاب، به اسم قرآن بر فراز آسمان‌ها؛ يك بحثی رو ایشان داره به عنوان تناسخ؛ در صفحه‌ی ۴۲۸ می‌نویسند: «عقیده به تناسخ ابتدا از سرزمین اسرارآمیز هند و ادیان باستانی آن‌جا از قبیل آئین ودائی..» ودائی دین آریائی‌ها بوده به تناسخ قائل بودن، «برهمنی، جینی (جینی يك دین هندی بوده) هندو، ریشه گرفته و در آئین بودا به حدّ نهایي کمال خود رسیده و کم‌کم وارد فلسفه و مسائل علمی ادیان دیگر شده». پس این عبارتی که جناب کاپلستون می‌گه این عبارت این‌جا رو نقض می‌کنه! می‌گه قبل از این حتی بوده در ارتباط با یونان هم مطرح بوده. حالا باید ببینیم تقدّم و تأخر بودا رو نسبت به فیثاغورث، اون‌ها رو در نظر بگیریم. بعد می‌نویسند: «گروهی آن را صحیح دانسته و معتقد به تناسخ شدند؛ از این‌رو حیوانات رو مورد احترام قرار داده، هرگونه آزار و اذیت را نسبت به آن‌ها گناه می‌دانند».

گاهی اوقات سؤال می‌شه چرا به يك گاو احترام می‌گذارن؟
 من دوستانی داشتم که خودشون نقل می‌کردن ما هندوستان
 که می‌رفتیم و یکی از اساتید ما که خدمت‌شون فلسفه‌ی
 غرب بودیم، ایشون فارغ‌التحصیل بودن از هندوستان، فلسفه‌ی
 غرب رو اون‌جا خونده بود، مثلاً می‌گفتن يك گاوی که
 از يك جاده عبور می‌کنه، شما حتی حق نداری بوق بزنی!
 این‌ها همه می‌ایستن! حضرت گاو با احترام از این خیابون
 عبور می‌کنه! شاید يك آدم باشه یکی دو تا بوق هم بزنان
 طرف بترسه، ولی گاو نه! حتی مطالعه می‌کردم و فیلم‌هاش
 رو دیدم، مثلاً این‌ها می‌آمدن ادرار گاو رو از باب تبرک به
 صورت‌های خودشون می‌مالیدن! نوعی غسل می‌دادن! به
 هر حال احترام نسبت به بعضی حیوانات قائل بودن. ایشان
 می‌نویسه: «شاید روی همین جهت است که اکنون در
 هندوستان متجاوز از ۱۵۰ میلیون گاو...» یعنی از جمعیت
 ایران بالاتر می‌شه دیگه! «و چهل میلیون گاو میش و ۵۰
 میلیون اسب و ۶۰ میلیون میمون وجود دارد».

شاید می‌گه به این جهت هست که به این‌ها آسیبی نمی‌رسونن.
 حرفش هم اینه که این که در درون گاو هست يك روح متعالی
 هست که در ارتباط با گاو هست! خیلی سنگین هم هست
 گاو، می‌بینی صورتش رو این‌طوری می‌کنه خیلی سنگین هست،
 شاید مثلاً يك جهات خاصی رو در این گاو دیدن. بعد جالب
 اینه که يك عبارتی رو ایشان میاره از بودا که شبیه همین عبارتی
 هست که از فیثاغورث هست. فیثاغورث دید يك نفر يك
 سگی رو داره می‌زنه، گفت نزن! صدای دوستم رو دارم من
 می‌شنوم! یعنی دوست من قبلاً تو این سگ بوده! در کتاب بودا
 چه می‌گوید که در این کتاب سند داده، می‌فرماید: «چنان‌چه
 خود بودا هم چنین می‌گوید در آن وقتی که به صورت خرگوشی
 کوچک به دنیا آمده بودم، به راهب‌گدایی برخوردم و خواستم
 انفاق به او کنم...» يك خرگوش بوده بودا، به يك راهبی، به يك
 پدر روحانی برخورد می‌کنه، می‌خواسته خدمت بکنه، خب
 خدمت چیه؟ پول باید بدی دیگه، خرگوش که پول نداره! «چیزی
 نداشتم! لذا خود رو بریان کرده و در اختیار راهب گذاشتم».